Scientific Journal Of New Islamic Civilization Fundamental Studies
Vol.9, No.2 (Serial 18), Autumn & Winter 2026-27
DOI: 10.22070/nic.2026.21523.1487
(Research Article)

Civilizational Media: Toward a Theory of Media and Civilization

Seyed ali hoseini *
Bahram akhavankazemi **

Received on: 28/11/2025
Accepted on: 09/06/2026

Abstract

Purpose: One of the enduring concerns of the social sciences has been to explain how historical orders emerge, persist, and change over time. Although civilizational studies and media scholarship address complementary dimensions of this problem, they have largely developed along separate theoretical trajectories. Consequently, media have primarily been understood as instruments of communication, technological systems, or social institutions, while their role in the historical continuity of civilizations has received limited theoretical attention.

Addressing this gap, the present study reconceptualises the relationship between media and civilization through the theory of *Civilizational Media*. Rather than examining the effects of media on civilization, it shifts the analytical focus toward media as the communicative and symbolic infrastructure through which civilizations preserve meaning, reproduce collective identity, and sustain historical continuity.

Methodology: This study adopts a fundamental theory-building research design grounded in conceptual analysis and documentary inquiry. It integrates theoretical traditions from media theory, civilizational studies, cultural memory, and collective identity into a unified conceptual framework. Methodologically, the study employs integrative theoretical synthesis, through which existing theoretical perspectives are systematically compared, critically interpreted, and conceptually integrated. Rather than merely reviewing the literature, this process reconstructs concepts, identifies previously disconnected theoretical relationships, and develops a coherent explanatory framework. This methodological strategy enables the development of an original theoretical

* PhD Candidate in Political Science, Faculty of Law and Political Science, Shiraz University, Shiraz, Iran.
seyedali_iribu@yahoo.com 0009-0004-7971-781X
** Professor, Department of Political Science, Faculty of Law and Political Science, Shiraz University, Shiraz, Iran. (Corresponding Author).
irankazemi@shirazu.ac.ir 0000-0003-3869-0257

Scientific Journal Of New Islamic Civilization Fundamental Studies
Vol.9, No.2 (Serial 18), Autumn & Winter 2026-27
DOI: 10.22070/nic.2026.21523.1487
(Research Article)

explanation of the relationship between media and civilization through the theory of Civilizational Media.

Findings: The proposed theoretical framework advances four principal theoretical contributions to the study of media and civilization.

First, it reconceptualises media not as an instrument of communication, a technological system, or a social institution, but as the communicative and symbolic infrastructure through which civilizations reproduce, preserve, and transform themselves across time. From this perspective, media do more than transmit information or represent social reality; they participate in the production, circulation, and stabilisation of meanings through which social experiences acquire collective and historical significance.

Second, the framework repositions the analytical level of inquiry from examining the effects of media on civilization to explaining the constitutive role of communication in the continuity of civilizational life. This shift moves beyond an effects-based understanding of media and conceptualises communication as a condition through which cultural memory, collective identity, and historically shared meanings are preserved and reproduced.

Third, the study introduces the Civilizational Resources Model, demonstrating how objective social realities are transformed into enduring civilizational resources through the interconnected processes of objectification, collective attachment, and historical continuity. Through representation, meaning-making, narration, and cultural memory, social phenomena can move beyond their immediate existence, become objects of collective attachment, and acquire the capacity to be preserved, transmitted, and renewed across generations.

Finally, by integrating these conceptual contributions into a coherent explanatory framework, the study formulates the theory of Civilizational Media. The theory provides an original account of how media connect social reality to cultural memory, collective identity, and historical continuity, thereby functioning as a communicative infrastructure through which civilizations reproduce their meanings and sustain their historical existence.

Conclusion: The principal contribution of this study lies not merely in introducing the concept of *Civilizational Media*, but in shifting the analytical perspective from media as a communicative instrument to media as the communicative infrastructure of civilizational continuity. By establishing a conceptual link between social reality, cultural memory, collective identity, and historical continuity, the proposed framework provides a new theoretical basis for understanding how civilizations preserve, transmit, and renew their meanings across time. The theory of Civilizational Media thus opens new possibilities for interdisciplinary inquiry and for reconsidering the role of media and communication within long-term civilizational horizons.

Keywords: Civilizational Media; Civilization; New Iranian–Islamic Civilization; Media Theory; Cultural Memory; Collective Identity; Conceptual Theory Building

دوفصلنامه علمی مطالعات بنیادین تمدن نوین اسلامی
دوره ۹، شماره ۲ (پیاپی ۱۸)،پاییز و زمستان ۱۴۰۵، صص ۳۳- ۵۸
DOI: 10.22070/nic.2026.21523.1487
مقاله پژوهشی

رسانۀ تمدنی؛ درآمدی بر یک نظریه در نسبت رسانه و تمدن

سیدعلی حسینی *
بهرام اخوان کاظمی **

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۹/۰۷
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۳/۱۹

چکیده

با وجود توسعۀ چشمگیر مطالعات رسانه و مطالعات تمدنی، نسبت نظری میان این دو حوزه همچنان به صورت منسجم صورت‌بندی نشده است. در اغلب رویکردهای رایج رسانه به‌عنوان ابزار انتقال پیام، فناوری ارتباطی یا نهادی اجتماعی بررسی می‌شود و تمدن نیز عمدتاً یکی از عرصه‌های تأثیر آن تلقی می‌گردد؛ درنتیجه جایگاه رسانه به مثابۀ سازوکار ارتباطیِ تولید معنا، تثبیت حافظۀ فرهنگی و استمرار تاریخی تمدن کمتر موضوع نظریه‌پردازی مستقل قرار گرفته است.

پژوهش حاضر با هدف صورت بندی نظری مفهوم «رسانۀ تمدنی» و بازتعریف نسبت رسانه و تمدن انجام شده است. این پژوهش از نوع بنیادی و نظری است و با بهره گیری از تحلیل مفهومی، مطالعۀ اسنادی و تلفیق انتقادی ادبیات حوزه های تمدن، ارتباطات، حافظۀ فرهنگی و هویت جمعی چارچوبی مفهومی برای تبیین کارکرد تمدنی رسانه ارائه می‌دهد.

یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که رسانۀ تمدنی را نمی‌توان صرفاً ابزار انتقال اطلاعات یا بازنمایی واقعیت دانست؛ بلکه باید آن را زیرساختی ارتباطی و نمادین تلقی کرد که ازطریق بازنمایی، معناپردازی، روایت‌سازی و تثبیت حافظۀ فرهنگی گذار پدیده‌های اجتماعی را از سطح عینیت به منابع پایدار تمدنی امکان‌پذیر می کند. براین‌اساس «الگوی منابع تمدن‌ساز» با اتکا بر سه مؤلفۀ عینیت، تعلق و تداوم تاریخی، منطق تبدیل واقعیت اجتماعی به حافظۀ فرهنگی، هویت جمعی و بازتولید تمدن را تبیین می‌کند.

نوآوری این پژوهش در ارائۀ مفهوم «رسانۀ تمدنی» نیست؛ بلکه در جابه‌جایی سطح تحلیل از رسانه به‌عنوان ابزار ارتباطی به رسانه به‌مثابۀ زیرساخت ارتباطیِ استمرار تمدن است؛ چارچوبی که می‌تواند افق‌های تازه‌ای برای بازاندیشی در نظریه‌های رسانه، مطالعات تمدنی و سیاست‌گذاری ارتباطی بگشاید.

کلمات کلیدی: رسانۀ تمدنی، تمدن، تمدن نوین ایرانی – اسلامی، نظریۀ رسانه، حافظۀ فرهنگی، هویت جمعی، نظریه‌پردازی مفهومی

* کاندیدای دکتری تخصصی علوم سیاسی، دانشکدۀ حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران.
seyedali_iribu@yahoo.com 0009-0004-7971-781X
** استاد گروه علوم سیاسی، دانشکدۀ حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران. (نویسندۀ مسئول).
irankazemi@shirazu.ac.ir 0000-0003-3869-0257

CC BY

بیان مسئله

جهان معاصر بیش از هر زمان دیگری با مسئلهٔ ارتباطات تعریف می‌شود. تحولات فناورانه، گسترش شبکه‌های ارتباطی و شتاب گردش اطلاعات نه‌تنها شیوهٔ تعامل انسان‌ها را دگرگون کرده است؛ بلکه نحوهٔ شکل‌گیری هویت‌های جمعی، حافظه‌های تاریخی و افق‌های فرهنگی جوامع را نیز تحت‌تأثیر قرار داده است. در چنین وضعیتی ارتباطات دیگر صرفاً ابزاری برای انتقال پیام نیست؛ بلکه به یکی از عناصر بنیادین سازمان‌دهی حیات اجتماعی تبدیل شده است.

با وجود این تحول بخش عمدهٔ مطالعات ارتباطی همچنان رسانه را عمدتاً در قالب فناوری، نهاد اجتماعی یا ابزار اطلاع‌رسانی تحلیل می‌کنند. در سوی دیگر، مطالعات تمدنی نیز غالباً بر عوامل تاریخی، سیاسی، اقتصادی یا فرهنگی تمرکز داشته‌اند و نقش ارتباطات را بیشتر در سطح متغیری تأثیرگذار بررسی کرده‌اند. حاصل این دو مسیر مستقل آن است که هنوز جایگاه ارتباطات در فرایند شکل‌گیری و استمرار تمدن، به‌عنوان مسئلهٔ نظری مستقل، به‌طور منسجم تبیین نشده است.

از طرفی تجربهٔ تاریخی تمدن‌ها نشان می‌دهد که ماندگاری آن‌ها فقط به تولید آثار مادی یا سازمان‌های اجتماعی وابسته نیست. بسیاری از دستاوردهای بزرگ تاریخی، با وجود اهمیت خود، در غیاب انتقال پایدار میان نسل‌ها از حافظهٔ جمعی حذف شده‌اند؛ درحالی‌که برخی دیگر، حتی با پشتوانهٔ مادی محدود، توانسته‌اند در طول قرن‌ها استمرار یابند. این واقعیت توجه را به سازوکارهایی جلب می‌کند که امکان حفظ، بازتولید و انتقال تجربهٔ تاریخی را فراهم می‌کنند.

مقالهٔ حاضر از همین منظر به بازاندیشی در نسبت ارتباطات و تمدن می‌پردازد و می‌کوشد با ارائهٔ مفهوم «رسانهٔ تمدنی» چارچوبی نظری برای فهم نقش ارتباطات در فرایند تولید معنا، شکل‌گیری هویت مشترک و تداوم تاریخی جوامع تمدنی فراهم کند.

۱. پیشینهٔ تحقیق

پژوهش‌های انجام‌شده دربارهٔ تمدن نوین اسلامی عمدتاً بر چیستی، چرایی و الزامات تحقق آن تمرکز داشته‌اند و سهم کمتری را به تحلیل نقش رسانه در فرایند تمدن‌سازی اختصاص داده‌اند.

مقالهٔ «عصبیت رسانه‌ای در تمدن نوین اسلامی و آیندهٔ بدیل رسانه‌ها» از معدود آثاری است که با بهره‌گیری از نظریه‌های رسانه‌ای مفاهیمی چون «رسانهٔ تمدنی» و «عصبیت رسانه‌ای» را مطرح می‌کند (بابایی، ۱۳۹۶)؛ بااین‌حال این پژوهش بیشتر به تبیین نظری الزامات رسانهٔ تمدنی پرداخته و به ارائهٔ الگوهای تحلیلی یا عملیاتی منسجم برای بررسی عملکرد رسانه در فرایند تمدن‌سازی نرسیده است.

برخی مطالعات دیگر مانند پژوهش «بازنمایی نقش رسانه در تمدن‌سازی پس‌از انقلاب اسلامی ایران» نقش رسانه را در گفتمان‌سازی و تقویت هویت تمدنی بررسی کرده‌اند (نجفی و سرافراز، ۱۳۹۹). این آثار اهمیت رسانه در فرایند تمدن‌سازی را نشان می‌دهند؛ اما غالباً به بیان کلیات نظری بسنده کرده‌اند و به مدل اجرایی یا تحلیلی مشخصی برای فعالیت رسانه‌ای در مسیر تمدن‌سازی دست نیافته‌اند.

همچنین پژوهش‌هایی که به تقابل تمدن اسلام و غرب در رسانه‌های جهانی، به‌ویژه سینمای هالیوود، پرداخته‌اند نشان می‌دهند رسانه‌ها نقشی اساسی در جنگ‌های تمدنی و بازنمایی هویتی ایفا می‌کنند (موسوی و موسوی، ۱۳۹۵)؛ بااین‌حال این مطالعات بیشتر بر ساحت تقابلی و بازنمایی بیرونی متمرکز بوده‌اند و کمتر به ظرفیت‌های ایجابی رسانه برای تداوم تمدن اسلامی در سطح درونی جامعه توجه داشته‌اند.

پژوهش‌هایی مانند مقالهٔ «راهبردهای اعتلای تمدن و فرهنگ اسلامی و تضمین امنیت فرهنگی» با تأکید بر ظرفیت‌های انقلاب اسلامی تحقق تمدن نوین اسلامی را مبتنی‌بر تقویت هویت دینی، خودباوری فرهنگی و مشارکت عمومی می‌دانند (اخوان کاظمی، ۱۳۷۸). اگرچه این پژوهش به‌درستی بر اولویت فرهنگ و ارزش‌های اسلامی در تحولات تمدنی تأکید می‌کند؛ اما تمرکز آن عمدتاً بر سطح کلان ارزشی و نهادی است و سازوکارهای اجتماعی و ارتباطیِ تبدیل این مبانی به فهم عمومی و حس جمعی تمدنی به‌طور مستقل تبیین نشده است.

در مجموع مرور انتقادی پژوهش‌های پیشین نشان می‌دهد که ادبیات موجود اگرچه از حیث پرداختن به تمدن نوین اسلامی و اهمیت رسانه چشمگیر است؛ اما با خلأی مشترک «فقدان صورت‌بندی نظری منسجم از نقش ارتباطات و رسانه در فرایند تمدن‌سازی» مواجه است. اغلب پژوهش‌ها یا بر الزامات ارزشی و ساختاری تمدن تمرکز کرده‌اند یا رسانه را در حد ابزار گفتمان‌سازی و قدرت نرم تحلیل کرده‌اند. مقالهٔ حاضر با نوآوری می‌کوشد با تمرکز بر این خلأ رسانه را نه صرفاً به‌عنوان ابزار بلکه به‌مثابهٔ فرایندی تمدن‌ساز و بستری برای تولید معنا، تقویت احساس مشترک و تداوم تاریخی تمدن نوین ایرانی – اسلامی بازاندیشی کند.

۲. روش تحقیق

پژوهش حاضر از حیث هدف، پژوهشی بنیادی و ازحیث ماهیت، نظریه‌پردازانه (Theory-building Research) است. هدف آن آزمون تجربی فرضیه‌ها نیست؛ بلکه توسعهٔ چارچوبی مفهومی برای تبیین نسبت میان تمدن و رسانه و ارائهٔ صورت‌بندی نظری «رسانهٔ تمدنی» است؛ ازاین‌رو پژوهش در حوزهٔ

تحقیقات کیفی و نظری قرار می‌گیرد که تمرکز آن بر توسعهٔ مفاهیم، بازسازی روابط نظری و تولید مدل‌های تبیینی است نه سنجش آماری متغیرها (نیومن، ۱۳۹۹، صص۳۳-۳۸؛ دلاور، ۱۴۰۰، صص۲۶-۲۹).

داده‌های پژوهش از طریق مطالعهٔ اسنادی و کتابخانه‌ای گردآوری شده است. جامعهٔ متون از چهار دسته منبع تشکیل شده است: ۱. آثار کلاسیک و معاصر تمدن‌پژوهی؛ ۲. نظریه‌های ارتباطات و مطالعات رسانه؛ ۳. پژوهش‌های مرتبط با تمدن نوین ایرانی - اسلامی و ۴. اسناد راهبردی و سیاستی مرتبط با فرهنگ و رسانه. انتخاب منابع به‌صورت هدفمند و براساس میزان ارتباط نظری آن‌ها با مسئلهٔ پژوهش انجام گرفته است (دلاور، ۱۴۰۰، صص ۱۷۳-۱۷۷).

روش تحلیل داده‌ها تحلیل نظری تلفیقی (Integrative Theoretical Analysis) بوده است. در این رویکرد پژوهشگر به‌جای استخراج صرف مضامین با مقایسه، نقد، تفسیر و تلفیق نظام‌مند دیدگاه‌های موجود به بازسازی مفاهیم، کشف روابط میان آن‌ها و تولید چارچوبی نظری منسجم و جدید می‌پردازد (Jabareen, 2009, pp. 51–54; Torraco, 2005, pp. 360–364; Jaakkola, 2020, pp. 19–22). بر همین اساس تحلیل پژوهش در چهار گام انجام شده است:

۱. استخراج و طبقه‌بندی مفاهیم بنیادین در ادبیات تمدن، حافظهٔ جمعی و نظریه‌های ارتباطات؛
۲. تحلیل تطبیقی نقاط اشتراک و افتراق رویکردهای موجود و شناسایی خلأهای نظری؛
۳. بازسازی مفهومی از طریق تلفیق یافته‌ها و صورت‌بندی سه مؤلفهٔ بنیادین «معنا»، «حافظهٔ جمعی» و «احساس تعلق» به‌عنوان عناصر واسط تمدن؛
۴. توسعهٔ نظریه از رهگذر استنتاج منطقی میان مفاهیم و ارائهٔ الگوی «منابع تمدن‌ساز» و مفهوم «رسانهٔ تمدنی» به‌عنوان خروجی نظری پژوهش.

در این پژوهش اعتبار تحلیل بر پایهٔ شاخص‌های کمّی نبوده و معیارهای اعتبارپذیری (Credibility)، وابستگی یا اطمینان‌پذیری (Dependability) و تأییدپذیری (Confirmability) سنجه‌های ارزیابی است (Lincoln & Guba, 1985, pp. 289–331). برای تحقق این معیارها سه راهبرد به‌کار گرفته شد: نخست، استفاده از طیفی متنوع از منابع کلاسیک و معاصر اعم از آثار غربی، اسلامی و ایرانی؛ دوم، مقایسهٔ مستمر استدلال‌های نظری و بازبینی چندمرحله‌ای صورت‌بندی مفاهیم و سوم، ارجاع مستقیم به متون اصلی و استناد دقیق به منابع در تمامی مراحل استنتاج نظری.

لذا پژوهش حاضر در زمرهٔ تحقیقات مفهومی – نظری قرار می‌گیرد که خروجی آن نه ارائهٔ الگویی تجربی بلکه تولید چارچوبی نظری برای تبیین نقش رسانه در فرایند تمدن‌سازی و استمرار تاریخی تمدن است.

۳. ضرورت بازتعریف مفهوم تمدن

۳-۱. تعاریف مسلط تمدن در ادبیات کلاسیک و معاصر

مفهوم «تمدن» در تاریخ اندیشهٔ اجتماعی و فلسفی همواره واجد صورت‌بندی‌های متکثر بوده و تعریفی یگانه و اجماع‌شده نیافته است؛ بااین‌حال در ادبیات کلاسیک و معاصر می‌توان تعاریف تمدن را به‌صورت تحلیلی در چند رویکرد یا خوشهٔ نظری اصلی طبقه‌بندی کرد:

نخست، در رویکردهای تاریخی - ساختاری تمدن به‌مثابهٔ پیکره‌ای تاریخی فهم می‌شود. فرناند برودل تمدن را شبکه‌ای از ساختارهای عمیق اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی می‌داند که در «زمان بلندمدت»(longue durée) تداوم می‌یابند و فراتر از رویدادهای سیاسی و تغییر دولت‌ها قرار دارند (Braudel, 1995, pp. 20–23, 27–33). آرنولد توین‌بی نیز تمدن‌ها را واحدهای تاریخی مستقلی می‌داند که در پاسخ به چالش‌های محیطی و اجتماعی شکل می‌گیرند و مسیر رشد یا افول خود را طی می‌کنند (Toynbee, 1946, pp. 15–19, 81–89). نوربرت الیاس با طرح مفهوم «فرایند تمدن»، تمدن را حاصل تغییرات تدریجی در الگوهای رفتاری، حساسیت‌های اخلاقی و مناسبات اجتماعی می‌داند (Elias, 1978, pp. 45–136, 365–397).

دوم، در رویکردهای نهادی - جامعه‌شناختی تمدن به‌عنوان صورت‌بندی‌ای از نهادها، ساختارهای قدرت و نظم‌های حقوقی تحلیل می‌شود. ماکس وبر نشان می‌دهد که چگونه نظام‌های ارزشی و دینی، مسیر عقلانی‌شدن و شکل‌گیری تمدن‌های متفاوت را رقم می‌زنند (Weber, 2002, pp 18–25). آیزنشتات در چارچوب نظریهٔ «مدرنیته‌های متعدد» تمدن‌ها را صورت‌بندی‌های نهادی – فرهنگی می‌داند که حول سنت‌های محوری و نظم‌های معنابخش سامان می‌یابند (Eisenstadt, 2000, pp. 1–5) و آرناسون با تأکید بر «الگوهای تمدنی» تمدن را چارچوبی برای تلاقی قدرت، معنا و فرهنگ می‌فهمد (Arnason, 2003, pp. 1–3, 195–199, 247–252).

سوم، در رویکردهای فرهنگی - تفسیری تمدن بیش از آنکه پدیده‌ای نهادی یا مادی باشد، به‌مثابهٔ نظامی از معنا و تفسیر درک می‌شود. کلیفورد گیرتز فرهنگ را شبکه‌ای از معانی می‌داند که انسان‌ها در آن زیست می‌کنند و تمدن را می‌توان صورت‌بندی تاریخی این شبکه‌ها تلقی کرد (Geertz, 1973, pp. 5–7, 14–17). ریموند ویلیامز در بازتعریف مفهوم تمدن آن را فراتر از آثار والا و دستاوردهای نخبگانی می‌دانند و به‌مثابهٔ شیوه‌ای از زندگی جمعی می‌فهمد که در زبان، نظام‌های معنایی و تجربه‌های زیستهٔ اجتماعی متجلی می‌شود (Williams, 1958, pp. xvii–xix). چارلز تیلور با مفهوم «خیال اجتماعی» نشان می‌دهد که تمدن‌ها بر پایهٔ تصورات مشترک و افق‌های اخلاقی شکل می‌گیرند (Taylor, 2004, pp. 1–4, 23–25).

چهارم، در رویکردهای غیرغربی تمدن غالباً با مفاهیمی چون عمران، مدنیت و حیات اخلاقی پیوند می‌خورد. ابن‌خلدون تمدن را نتیجهٔ هم‌زیستی اجتماعی، نظم اخلاقی و پیوندهای عصبیتی می‌داند که در بستر تاریخ شکل می‌گیرند (ابن‌خلدون، ۱۳۸۶، ج۱، صص ٤١-٤٤، ٩٣-٩٨ و ١٢١-١٢٦؛ ج۲، صص٤٦٨-٤٧٢). در اندیشهٔ معاصر اسلامی متفکرانی چون سیدحسین نصر تمدن را تجلی تاریخی یک جهان‌بینی و نسبت خاص انسان با امر قدسی می‌دانند (Nasr, 1981, pp. 1–5) و مرتضی مطهری بر این نکته تأکید می‌کند که تمدن ریشه در نظام فکری، اخلاقی و ارزشی جامعه دارد و به ابزار و ساختار فروکاستنی نیست (مطهری، ۱۳۷۴، ج۱، صص٥٣-٥٦ و ٨١-٨٣؛ ج۲، صص ١٢٧-١٣٠).

این تنوع رویکردها نشان می‌دهد که مفهوم تمدن واجد ابعاد متکثر تاریخی، نهادی، فرهنگی و معنوی است؛ بااین‌حال وجه مشترک اغلب این تعاریف تمرکز بر ساختارها، نهادها یا صورت‌های عینی تمدن و غفلت نسبی از سازوکارهای ارتباطی، حافظهٔ جمعی و پیوندهای احساسی است که تداوم تمدنی را ممکن می‌سازند. در شکل زیر سیر تحول مفهوم تمدن نشان داده شده است.



شکل ۱. سیر تحول مفهوم تمدن

۳-۲. کاستی‌های تعاریف مسلط تمدن

نخستین کاستی تعاریف مسلط تمدن گرایش به ایستاسازیِ پدیده‌ای ذاتاً پویاست. تمدن در بسیاری از

این تعاریف بیشتر به‌عنوان «وضعیت» یا «ساختار» فهم می‌شود تا فرایندی تاریخی که در طول زمان شکل می‌گیرد، دگرگون می‌شود و بازتولید می‌گردد. چنین نگاهی توانایی تبیین گسست‌های معنایی و تحولات درونی تمدن‌ها را به‌طور کامل ندارد.

دوم، در این تعاریف نقش حافظهٔ جمعی و انتقال تجربهٔ تاریخی کمتر به‌صورت مستقل تحلیل می‌شود؛ درحالی‌که مطالعات حافظه نشان داده‌اند که تداوم هر نظم اجتماعی و فرهنگی وابسته به بازتولید حافظه در چارچوب‌های اجتماعی و ارتباطی است (Halbwachs, 1950, pp. 22–24, 36–38; Assmann, 2011, pp. 15–18, 20–25) در غیر این صورت تمدن غالباً به مجموعه‌ای از آثار یا نهادها فروکاسته می‌شود.

سوم، بُعد احساسی و تعلقی تمدن در بسیاری از تعاریف مسلط کم‌رنگ است. تمدن‌ها صرفاً با نهادها یا فناوری‌ها دوام نمی‌آورند؛ بلکه نیازمند پیوندهای عاطفی‌اند که فرد را به جامعه و تاریخ آن متصل می‌کند. بدون این پیوندهای احساسی هویت تمدنی شکننده و ناپایدار خواهد بود (Alexander, 2006, pp. 3–5, 13–15). این نقد در اندیشهٔ برخی متفکران معاصر ایرانی نیز مشاهده می‌شود؛ جایی که تمدن نه به‌مثابهٔ مجموعه‌ای از دستاوردهای عینی بلکه به‌عنوان تجلی تاریخی یک افق معنایی و ارزشی فهم می‌شود (مطهری، ۱۳۷۴، ج۱، صص۵۳-۵۶ و ۸۱-۸۳؛ نصر، ۱۳۷۸، صص۱-۵ و ۲۱-۲۷؛ نجفی، ۱۳۹۰، صص۲۳-۲۹ و ۴۵-۵۲).

۳-۳. ضرورت گذار به تعریف جدیدی از تمدن

در نگاه‌های جدید تلاش‌هایی برای عبور از تلقی ایستا و ساختاری از تمدن صورت گرفته است. این تلاش‌ها تمدن را فرایندی تاریخی، معناپایه و وابسته به حافظه و هویت جمعی می‌دانند و بر ضرورت فهم تمدن در افق زمان‌مندی و تداوم تأکید دارند (نجفی و آریانژاد، ۱۳۹۵: صص ۶۳-۶۷ و ۷۵-۷۹؛ گلشنی، ۱۳۹۴، صص ۳۱-۳۶، ۸۹-۹۴ و ۱۰۷-۱۱۲)؛ همچنین در برخی تحلیل‌های ارتباطی معاصر تحولات تمدنی در پیوند مستقیم با دگرگونی در صورت‌های ارتباطی تبیین شده‌اند. در این چارچوب تغییر نظام‌های ارتباطی نه صرفاً تحولی فناورانه بلکه نشانه‌ای از دگرگونی در شیوهٔ زیست تمدنی و نظام تولید معنا تلقی می‌شود (محسنیان‌راد، ۱۳۸۹، صص ۳۱-۳۷ و ۵۹-۶۵). تعریف فرایندی تمدن در پژوهش حاضر در امتداد این رویکردها اما با تمرکز ویژه بر سازوکارهای ارتباطی و رسانه‌ای صورت‌بندی می‌شود.

مجموع کاستی‌های پیش‌گفته نشان می‌دهد که تعاریف مسلط تمدن اگرچه برای شناسایی و مقایسهٔ تمدن‌ها ضروری‌اند؛ اما برای تبیین تداوم تاریخی و انسجام معنایی آن‌ها کافی نیستند. آنچه در این تعاریف

کمتر دیده می‌شود تمدن به‌مثابهٔ فرایندی تاریخی، معناساز و ارتباطی است؛ فرایندی که در آن معنا تولید، حافظهٔ جمعی انباشته و احساس تعلق در طول زمان تثبیت می‌شود.

ازاین‌رو بازتعریف تمدن نه به‌معنای نفی رویکردهای پیشین بلکه به‌عنوان گامی ارتقایی و تکمیلی ضرورت می‌یابد. چنین بازتعریفی باید بتواند تمدن را به‌عنوان زیست‌جهانی تاریخی بفهمد که بقای آن وابسته به سازوکارهای ارتباطی، نمادین و احساسی است. در بخش‌های بعد، بر پایهٔ این ضرورت نظری، تعریفی از تمدن ارائه می‌شود که امکان تحلیل نقش رسانه در سطح تمدنی را فراهم می‌کند.

٤. تعریف تمدن به‌مثابهٔ فرایندی تاریخی - ارتباطی

آنچه در مرور تعاریف مسلط تمدن آشکار شد ضرورت عبور از تلقی‌های ایستا، ساختاری و صرفاً نهادی از تمدن است. اگر تمدن نه وضعیتی تثبیت‌شده بلکه پدیده‌ای زمان‌مند و پویا باشد آنگاه فهم آن مستلزم تمرکز بر سازوکارهایی است که امکان تداوم تاریخی، انسجام معنایی و پیوند میان نسل‌ها را فراهم می‌کنند؛ از این منظر تمدن بیش و پیش از آنکه محصول انباشت عناصر مادی یا سازمان‌های رسمی باشد حاصل فرایندی تاریخیِ معناساز است که در بستر تعاملات انسانی شکل می‌گیرد.

نظریه‌های جامعه‌شناختی و فرهنگی نشان می‌دهند که نظم‌های اجتماعی پایدار نه صرفاً از طریق اجبار نهادی یا کارآمدی فنی بلکه از طریق تولید معنا و پذیرش در سطح جمعی استمرار می‌یابند (Berger & Luckmann, 1966, pp. 110–111, 115; Habermas, 1984, pp. xi–xii, 115–116, xxix). این منطق در سطح تمدنی به شکلی عمیق‌تر و بلندمدت‌تر عمل می‌کند. تمدن‌ها زمانی پایدار می‌مانند که بتوانند جهانی مشترک از معنا بیافرینند، این معنا را در حافظهٔ تاریخی ذخیره کنند و از طریق پیوندهای احساسی آن را به بخشی از تجربهٔ زیسته افراد تبدیل کنند.

ازاین‌رو تمدن را می‌توان به‌مثابهٔ فرایندی تاریخی و ارتباطی فهم کرد؛ فرایندی که در آن معنا نه یک‌بار برای همیشه بلکه به‌صورت مستمر تولید، تفسیر و بازتولید می‌شود. در این چارچوب تمدن به «زیست‌جهانی تاریخی» شباهت می‌یابد که در آن کنش‌های نمادین، روایت‌ها، آیین‌ها و تجربه‌های جمعی نقش بنیادین در سازمان‌دهی زندگی اجتماعی دارند (Geertz, 1973, pp. 5–7, 10–17).

٤-١. مؤلفه‌های فرایندی تمدن

الف) تولید معنا: نقطهٔ آغاز هر تمدن شکل‌گیری افقی مشترک از معناست. معنا به کنش‌های اجتماعی

جهت می‌دهد، ارزش‌ها را تثبیت می‌کند و امکان تفسیر مشترک از جهان را فراهم می‌کند. تیلور این وضعیت را در قالب «خیال اجتماعی» توضیح می‌دهد؛ مجموعه‌ای از تصورات و افق‌های مشترک که نظم اجتماعی را ممکن می‌سازد (Taylor, 2004, pp. 1–4, 23–25). در همین راستا گیرتز نیز فرهنگ را شبکه‌ای از معانی می‌داند که انسان‌ها در آن زندگی می‌کنند (Geertz, 1973, pp. 5–17)؛ از این منظر تمدن زمانی آغاز می‌شود که معناهای پراکنده در قالب روایت‌ها، نمادها، آیین‌ها و شیوه‌های زندگی به نظامی نسبتاً پایدار تبدیل شوند.

ب) انباشت حافظهٔ جمعی: معنا فقط درصورتی به عنصر تمدنی تبدیل می‌شود که در حافظهٔ تاریخی جامعه انباشته و بازتولید گردد. حافظهٔ جمعی تجربه‌های گذشته را از سطح خاطرات فردی فراتر می‌برد و آن‌ها را به سرمایهٔ مشترک یک جامعه تبدیل می‌کند (Halbwachs, 1950, pp. 22–41). آسمن نیز با تمایز میان حافظهٔ ارتباطی و حافظهٔ فرهنگی نشان می‌دهد که تمدن‌ها ازطریق نهادینه‌سازی روایت‌ها، متون، آیین‌ها و نمادها امکان تداوم تاریخی خود را فراهم می‌کنند (Assmann, 2011, pp. 15–25)؛ بنابراین حافظهٔ جمعی حلقهٔ اتصال گذشته، حال و آینده و شرط استمرار هر نظم تمدنی است.

ج) شکل‌گیری تعلق تمدنی: انباشت معنا و حافظه زمانی به تداوم تمدنی می‌انجامد که با احساس تعلق جمعی همراه شود. دورکیم نشان می‌دهد که انسجام اجتماعی صرفاً محصول قواعد رسمی نیست؛ بلکه بر تجربه‌های مشترک و عواطف جمعی استوار است (Durkheim, 1912, pp. 20–22, 208–220). الکساندر نیز بر نقش نمادها و احساسات در بازتولید همبستگی اجتماعی تأکید می‌کند (Alexander, 2006, pp. 3–16). در سطح تمدنی این پیوند عاطفی به «تعلق تمدنی» تبدیل می‌شود، احساسی که افراد را نه فقط به جامعهٔ معاصر بلکه به تاریخ، میراث و سرنوشت مشترک پیوند می‌دهد. بدون این احساس تعلق حتی پیشرفته‌ترین ساختارهای اقتصادی، سیاسی یا فناورانه نیز قادر به تضمین تداوم تمدن نخواهند بود.

سه مؤلفهٔ یادشده رابطه‌ای خطی و منفک از یکدیگر ندارند؛ بلکه چرخه‌ای مستمر را تشکیل می‌دهند. معنا در بستر تعاملات اجتماعی تولید می‌شود، در حافظهٔ جمعی تثبیت می‌گردد و ازطریق احساس تعلق بار دیگر به تولید و بازتولید معنا در نسل‌های بعدی می‌انجامد. استمرار تمدن حاصل پویایی همین چرخه است که در شکل زیر به نمایش درآمده است.



شکل ۲. مؤلفه‌های فرایندی

٤-۲. تعریف پیشنهادی تمدن

بر پایهٔ مباحث پیشین پژوهش حاضر تمدن را چنین تعریف می‌کند: تمدن فرایندی تاریخی - ارتباطی است که در آن نهادها، ارزش‌ها، فناوری‌ها و سایر منابع اجتماعی، از طریق تولید و بازتولید معنا، انباشت حافظهٔ جمعی و شکل‌گیری تعلق تمدنی به هویتی پایدار و زیست‌جهانی مشترک تبدیل می‌شوند و امکان تداوم تاریخی یک جامعه را فراهم می‌کنند.

در این تعریف معنا، حافظهٔ جمعی و تعلق تمدنی جایگزین سایر عوامل تمدنی نیستند؛ بلکه «شرط‌های امکان» اثرگذاری تاریخی آن‌ها محسوب می‌شوند. قدرت، اقتصاد، فناوری، دین و نهادهای اجتماعی فقط زمانی به عناصر تمدن‌ساز تبدیل می‌شوند که در افق معنایی مشترکی فهم شوند، در حافظهٔ جمعی تثبیت گردند و با سطحی از تعلق اجتماعی همراه باشند؛ ازاین‌رو تمدن پیش از آنکه مجموعه‌ای از دستاوردهای مادی یا ساختارهای نهادی باشد، فرایندی ارتباطی است که استمرار تاریخی خود را از رهگذر بازتولید معنا، حافظه و تعلق تضمین می‌کند.

این بازتعریف زمینهٔ نظری لازم را برای بخش بعدی مقاله فراهم می‌آورد؛ جایی که استدلال خواهد شد

رسانهٔ تمدنی، سازوکار ارتباطی تحقق همین چرخهٔ تمدنی است.

۵. الگوی منابع تمدن‌ساز؛ منطق ارتباطی تداوم تمدن

۵-۱. صورت‌بندی الگوی منابع تمدن‌ساز

اگر تمدن را چنان‌که در بخش پیشین استدلال شد فرایندی تاریخی - ارتباطی بدانیم، پرسش اساسی آن است که چه سازوکاری موجب می‌شود پدیده‌ای اجتماعی از سطح واقعیتی عینی فراتر رفته و به عنصر پایدار تمدنی تبدیل شود؟ پاسخ این پژوهش در قالب «الگوی منابع تمدن‌ساز» صورت‌بندی می‌شود.

این الگو حاصل استنتاج نظری از هم‌پوشانی سه حوزهٔ مطالعاتی است: ادبیات تمدن‌پژوهی، نظریه‌های حافظهٔ جمعی و رویکردهای ارتباطی - تفسیری. در این چارچوب تمدن نه از انباشت صرف آثار، نهادها یا فناوری‌ها بلکه از فرایند ارتباطی تبدیل پدیده‌های اجتماعی به منابع تمدنی شکل می‌گیرد؛ بنابراین هیچ پدیده‌ای ذاتاً تمدن‌ساز نیست؛ بلکه زمانی به منبع تمدنی تبدیل می‌شود که در فرایندی ارتباطی از سطح عینیت به سطح معنا، از معنا به حافظهٔ جمعی و از حافظه به تعلق تمدنی گذار کند.

این صورت‌بندی در عین استقلال نظری با برخی تلاش‌های معاصر در مطالعات تمدنی و رسانه‌ای که بر فرایند، هویت و تداوم تاریخی تأکید کرده‌اند، هم‌پوشانی دارد (بابایی، ۱۳۹۶،صص ۹۷-۱۰۱ و ۱۰۸-۱۱۳؛ نجفی و سرافراز، ۱۳۹۹، صص ۲۸۵-۲۹۰ و ۲۹۳-۲۹۶).

۵-۲. سطوح الگوی منابع تمدن‌ساز

الگوی پیشنهادی، فرایند تمدن‌سازی را در سه سطح به‌هم‌پیوسته تبیین می‌کند.

سطح نخست، عینیت اجتماعی: فرایند تمدن‌سازی از پدیده‌های عینی آغاز می‌شود؛ از نهادهای اجتماعی و آثار فرهنگی گرفته تا دستاوردهای علمی، فناوری، هنر و رخدادهای تاریخی. این عناصر مواد اولیهٔ هر تمدن‌اند؛ اما هنوز واجد وصف تمدنی نیستند. تجربهٔ تاریخی نشان می‌دهد که بسیاری از جوامع از میراث فرهنگی یا ساختارهای پیشرفته برخوردار بوده‌اند، بی‌آنکه این ظرفیت‌ها به هویتی پایدار و تمدنی تبدیل شوند.

سطح دوم، تعلق تمدنی: گذار از عینیت به تمدن فقط زمانی رخ می‌دهد که پدیده‌های اجتماعی در فرایندهای معناپردازی، روایت‌سازی و بازنمایی نمادین به موضوع تعلق جمعی تبدیل شوند. در این مرحله پدیده‌ها صرفاً «وجود» ندارند؛ بلکه «معنا» پیدا می‌کنند و افراد خود را در نسبت با آن‌ها تعریف می‌کنند.

به بیان دیگر منابع تمدنی زمانی شکل می‌گیرند که عناصر عینی در حافظه و احساس جمعی جای گیرند و بخشی از هویت مشترک جامعه شوند.

سطح سوم، تداوم تاریخی: آخرین سطح تثبیت این تعلق در طول زمان است. تمدن زمانی استمرار می‌یابد که معناها و هویت‌های مشترک به‌طور مستمر بازتولید شوند، در حافظهٔ تاریخی باقی بمانند و میان نسل‌ها انتقال یابند. در غیاب این فرایند حتی ارزشمندترین عناصر فرهنگی نیز به‌تدریج از حافظهٔ اجتماعی حذف می‌شوند و کارکرد تمدنی خود را از دست می‌دهند.

بنابراین در این الگو رابطه‌ای خطی میان سه سطح وجود ندارد؛ بلکه چرخه‌ای پویا شکل می‌گیرد که در آن عناصر عینی از رهگذر معناپردازی به تعلق جمعی تبدیل می‌شوند و سپس در حافظهٔ تاریخی تثبیت می‌شوند و زمینهٔ بازتولید مستمر تمدن را فراهم می‌کنند. الگوی پیشنهادی این پژوهش در قالب شکل زیر معناپردازی شده است.

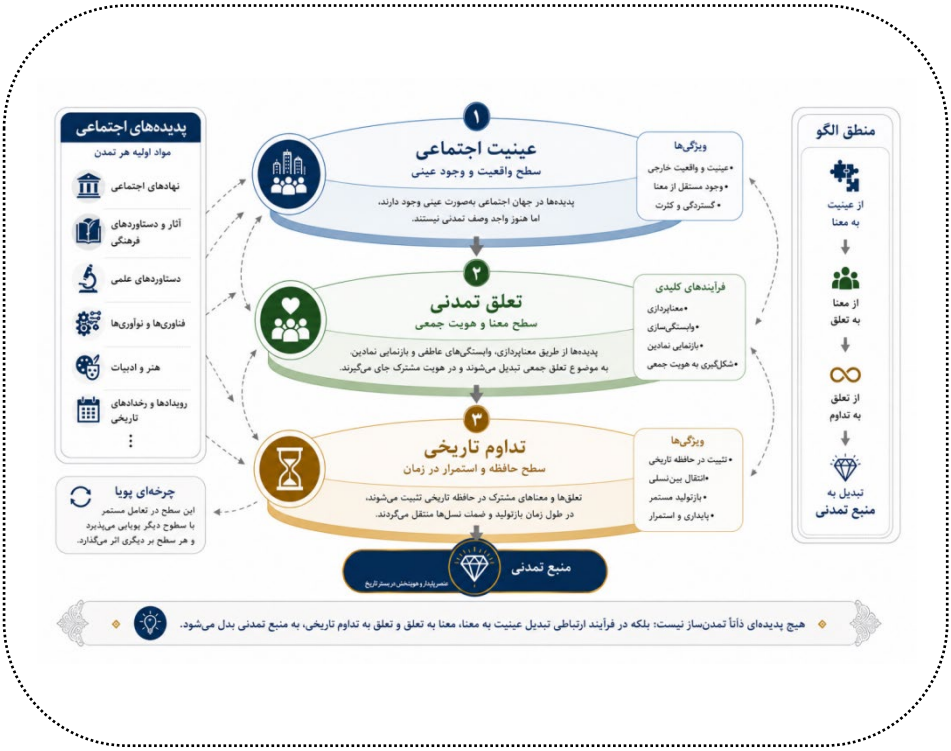

شکل ۳. الگوی منابع تمدن‌ساز

۵-۳. رسانه؛ سازوکار تحقق الگوی منابع تمدن‌ساز

اگر تداوم تمدن وابسته به بازتولید معنا، حافظه و تعلق باشد پرسش بنیادین آن است که این فرایند در جهان معاصر از چه طریق تحقق می‌یابد. در جوامع سنتی این وظیفه عمدتاً بر عهدهٔ آیین‌ها، اسطوره‌ها، سنت‌های شفاهی، نهادهای دینی و هنر بود؛ اما با گسترش نظام‌های ارتباطی رسانه‌ها به مهم‌ترین بستر گردش معنا، سازمان‌دهی حافظهٔ جمعی و بازتولید تعلق اجتماعی تبدیل شده‌اند.

ازاین‌رو رسانه را نمی‌توان صرفاً ابزار انتقال اطلاعات یا نهادی وابسته به سیاست و اقتصاد دانست. در چارچوب الگوی منابع تمدن‌ساز رسانه در هر سه سطح ایفای نقش می‌کند: نخست، با بازنمایی پدیده‌های اجتماعی آن‌ها را وارد عرصهٔ عمومی می‌کند؛ دوم، از طریق معناپردازی و روایت‌سازی آن‌ها را به عناصر هویت‌بخش تبدیل می‌سازد و سوم، با تکرار، یادآوری و بازتولید روایت‌های مشترک آن‌ها را در حافظهٔ تاریخی تثبیت می‌کند؛ در نتیجه رسانه نه عاملی بیرونی بلکه بخشی از منطق درونی فرایند تمدن‌سازی است؛ زیرا بدون سازوکارهای ارتباطی نه معنا شکل می‌گیرد، نه تعلق اجتماعی پدید می‌آید و نه حافظه تاریخی استمرار پیدا می‌کند.

براساس این تحلیل نسبت میان رسانه و تمدن نسبتی ابزاری یا صرفاً کارکردی نیست؛ بلکه نسبتی هستی‌شناختی است. اگر تمدن فرایندی تاریخی برای بازتولید معنا، حافظه و تعلق باشد رسانه مهم‌ترین سازوکار تحقق این فرایند در جهان معاصر خواهد بود.

ازاین‌رو مسئلهٔ اصلی دیگر این نیست که «رسانه چه خدمتی به تمدن می‌کند.» بلکه این است که «چه نوع رسانه‌ای قادر است چرخه تمدن‌سازی را فعال و پایدار سازد.» پاسخ به این پرسش مستلزم عبور از تلقی‌های رایج دربارهٔ رسانه و صورت‌بندی مفهومی تازه‌ای است که این پژوهش آن را با عنوان «رسانهٔ تمدنی» معرفی می‌کند. بخش بعد به تبیین این مفهوم و ویژگی‌های آن اختصاص دارد.

٦. گذار از رسانهٔ نوین به رسانهٔ تمدنی

٦-١. محدودیت‌های پارادایم رسانهٔ نوین

در ادبیات کلاسیک و معاصر ارتباطات رسانه عمدتاً در چارچوب پارادایم مدرن ارتباطات فهم شده است؛ پارادایمی که رسانه را نهادی برای انتقال اطلاعات، اقناع، مدیریت افکار عمومی، سرگرمی و سازمان‌دهی ارتباطات اجتماعی می‌داند (McQuail, 2010, pp. 10–18, 329–333) در این چارچوب کارآمدی رسانه بیش از هرچیز با سرعت گردش اطلاعات، گسترهٔ مخاطبان، اثربخشی پیام و توانایی آن در شکل‌دهی نگرش‌ها سنجیده می‌شود.

این رویکرد اگرچه در تبیین کارکرد رسانه در جوامع مدرن موفق بوده است؛ اما در تحلیل نسبت رسانه با تداوم تمدنی با محدودیت‌های نظری مواجه است؛ زیرا فرض بنیادی آن جامعه‌ای است که در افق «اکنون» تعریف می‌شود؛ جامعه‌ای که در آن رسانه بیش از آنکه حافظهٔ تاریخی را سازمان دهد جریان مداوم اطلاعات را مدیریت می‌کند.

درنتیجه رسانهٔ نوین را می‌توان رسانه‌ای دانست که منطق غالب آن بر گردش سریع پیام، مصرف لحظه‌ای معنا و واکنش کوتاه‌مدت مخاطب استوار است. در چنین پارادایمی خبر جای روایت، سرعت جای ماندگاری و مصرف اطلاعات جای انباشت حافظه را می‌گیرد.

۶-۲. نارسایی رسانهٔ نوین در سطح تمدنی

محدودیت رسانهٔ نوین زمانی آشکار می‌شود که مسئله از سطح جامعه به سطح تمدن منتقل شود. براساس الگوی منابع تمدن‌ساز ارائه‌شده در این پژوهش، تداوم تمدن مستلزم سه فرایند به‌هم‌پیوسته است: تولید معنا، تثبیت حافظهٔ جمعی و شکل‌گیری تعلق تمدنی.

رسانهٔ نوین در نخستین سطح این چرخه یعنی بازنمایی پدیده‌ها از ظرفیت بالایی برخوردار است؛ اما میان بازنمایی و تمدن فاصله‌ای نظری وجود دارد. بازنمایی زمانی به عنصر تمدنی تبدیل می‌شود که بتواند در قالب روایت‌های معنادار، حافظه‌ای مشترک و احساسی پایدار از تعلق اجتماعی را شکل دهد.

در عمل منطق رسانه‌های نوین بر جایگزینی مداوم محتوا استوار است. هر پیام، پیام پیشین را به حاشیه می‌راند و هر رویداد جای خود را به رویدادی تازه می‌دهد. پیامد چنین منطقی شکل‌گیری حافظه‌ای ناپایدار و گسسته است که با منطق انباشت تاریخی تمدن سازگار نیست. (Assmann, 2011, pp. 15–22) به تعبیر بودریار، رسانه‌های مدرن با غلبهٔ منطق شبیه‌سازی، اغلب به جای تعمیق معنا، به فرسایش آن منجر می‌شوند (Baudrillard, 1981, pp. 1–3, 80–85).

از همین منظر نقدهای وارد بر رسانه‌های مدرن نیز صرفاً ناظر به سلطهٔ ایدئولوژیک یا صنعت فرهنگ نیست. اگرچه متفکرانی چون آدورنو و هورکهایمر و نیز دوبور به‌درستی بر ابعاد سلطه، کالایی‌شدن فرهنگ و جامعهٔ نمایش تأکید کرده‌اند (Adorno & Horkheimer, 1947, pp. 94–101؛ Debord, 1994, pp. 1–16)؛ اما این پژوهش بر محدودیتی متفاوت انگشت می‌گذارد؛ محدودیتی که به ناتوانی پارادایم رسانهٔ نوین در سازمان‌دهی تداوم تمدنی مربوط می‌شود.

درعین‌حال این نقد به معنای نادیده گرفتن ظرفیت‌های رسانه‌های مدرن نیست. رسانه‌های جهانی

توانسته‌اند در مقیاسی بی‌سابقه به بازنمایی تمدن‌ها، بازتولید روایت‌های هویتی و حتی شکل‌دهی تصویر جهانی از فرهنگ‌ها و ملت‌ها بپردازند. همین ظرفیت، در کنار کارکردهای اطلاع‌رسانی، موجب شده است که رسانه‌های غربی نقش مهمی در تثبیت تصویر تمدن غرب و نیز در برخی موارد، در بازتولید روایت‌هایی چون شرق‌هراسی، اسلام‌هراسی و ایران‌هراسی ایفا کنند؛ بنابراین مسئلهٔ این پژوهش نفی کارآمدی رسانه‌های نوین نیست؛ بلکه نشان دادن محدودیت‌های آن‌ها در ایفای نقش تمدن‌ساز است.

٦-٣. ضرورت چرخش پارادایمی

براساس صورت‌بندی نظری این پژوهش مسئلهٔ اصلی دیگر این نیست که رسانه چه میزان اطلاعات تولید یا منتقل می‌کند؛ بلکه این است که آیا رسانه می‌تواند چرخهٔ تمدن‌سازی را بازتولید کند. این پرسش مستلزم عبور از نگاه ابزارمحور به رسانه است. رسانه در این چارچوب صرفاً کانال انتقال پیام نیست؛ بلکه نظامی ارتباطی است که از طریق بازنمایی، روایت‌پردازی، حافظه‌سازی و برانگیختن تعلق جمعی امکان استمرار تاریخی جامعه را فراهم می‌آورد.

ازاین‌رو گذار از رسانهٔ نوین به رسانهٔ تمدنی، نه انتخابی هنجاری یا ایدئولوژیک، بلکه ضرورتی نظری است که مستقیماً از تعریف فرایندی تمدن و الگوی منابع تمدن‌ساز ناشی می‌شود. هر اندازه تعریف ما از تمدن تغییر کند تعریف ما از رسانه نیز ناگزیر دگرگون خواهد شد.

٦-٤. تعریف مفهومی رسانهٔ تمدنی

در ادبیات نظری رسانه به محدودیت پارادایم‌های رایج ارتباطی توجه شده است. در این تحلیل‌ها بسیاری از نظریه‌های مسلط رسانه‌ای به‌دلیل تمرکز بر کارکردهای کوتاه‌مدت و سطحی جامعه توان تبیین نقش رسانه در افق‌های تاریخی و تمدنی را ندارند (مهدی‌زاده، ۱۳۹۱،صص ۲۱-۲۶ و ۷۹-۸۴)؛ لذا این پژوهش «رسانهٔ تمدنی» را چنین تعریف می‌کند: رسانهٔ تمدنی نظامی ارتباطی است که با سازمان‌دهی فرایندهای بازنمایی، معناپردازی، حافظه‌سازی و برانگیختن تعلق جمعی، امکان تکوین، نگهداشت، بازتولید وتداوم تمدن به‌مثابهٔ زیست‌جهانی تاریخی را فراهم می‌کند.

در این تعریف رسانهٔ تمدنی نه گونه‌ای جدید از فناوری‌های رسانه‌ای بلکه پارادایمی نوین برای فهم نسبت میان ارتباطات و تداوم تمدنی است. تمایز اصلی آن با رسانهٔ نوین نیز در همین نقطه نهفته است. رسانهٔ نوین عمدتاً انتقال اطلاعات را سازمان می‌دهد؛ درحالی‌که رسانهٔ تمدنی چرخهٔ بازتولید تمدن را سازمان‌دهی می‌کند. شکل زیر عمدهٔ تفاوت‌های رسانهٔ نوین یا متعارف با مفهوم پیشنهادی از رسانهٔ تمدنی را نشان می‌دهد.



شکل ٤. مقایسهٔ پارادایم رسانهٔ متعارف و رسانهٔ تمدنی

۷. رسانهٔ تمدنی: صورت‌بندی پارادایم ارتباطی

۷-۱. مدل مفهومی نظریهٔ رسانهٔ تمدنی

صورت‌بندی نظری ارائه‌شده در این پژوهش را می‌توان در قالب مدلی مفهومی منسجم بازنمایی کرد. این مدل بر این پیش‌فرض استوار است که «رسانه» نه نهادی بیرونی نسبت به تمدن بلکه سازوکار ارتباطی درونیِ فرایند تمدن‌سازی است. در این چارچوب تمدن نه محصول مستقیم قدرت، اقتصاد یا فناوری بلکه حاصل چرخه‌ای مستمر از تولید معنا، تثبیت هویت، انباشت حافظه و بازتولید تاریخی است؛ چرخه‌ای که بدون نظام ارتباطی قادر به تداوم نخواهد بود.

برخلاف اغلب الگوهای رایج در مطالعات ارتباطات که رسانه را در نقطهٔ آغاز یا پایان فرایند ارتباط قرار می‌دهند در نظریهٔ حاضر رسانه در مرکز چرخهٔ تمدنی قرار می‌گیرد. علت این جایگاه آن است که همهٔ مؤلفه‌های تمدن‌سازی، از بازنمایی واقعیت تا تثبیت حافظه تاریخی، ازطریق فرایندهای ارتباطی به یکدیگر متصل می‌شوند؛ بنابراین رسانه صرفاً انتقال‌دهندهٔ اطلاعات نیست؛ بلکه «موتور گردش معنا» در

زیست‌جهان تمدنی است.

براساس این مدل، فرایند تمدن‌سازی در هشت مرحلهٔ پیوسته تبیین می‌شود:

مرحلهٔ نخست، واقعیت تمدنی است شامل میراث تاریخی، سرمایه‌های فرهنگی، دستاوردهای علمی، نهادهای اجتماعی و رخدادهای مهم که مادهٔ خام تمدن را تشکیل می‌دهند. این عناصر تا زمانی که وارد نظام ارتباطی نشوند صرفاً واقعیت‌هایی پراکنده باقی می‌مانند.

مرحلهٔ دوم، بازنمایی رسانه‌ای است. رسانه با انتخاب، برجسته‌سازی و روایت این واقعیت‌ها آن‌ها را وارد حوزهٔ ادراک عمومی می‌کند. در این مرحله رسانه واقعیت را صرفاً منعکس نمی‌کند؛ بلکه آن را سازمان‌دهی و معنادار می‌کند.

مرحلهٔ سوم، ساخت معنا است. در این سطح روایت‌های رسانه‌ای به چارچوب‌های تفسیری تبدیل می‌شوند و مخاطبان جایگاه پدیده‌ها را در افق ارزشی و تاریخی خود بازتعریف می‌کنند. به‌این‌ترتیب واقعیت به «معنای مشترک» تبدیل می‌شود.

مرحلهٔ چهارم، شکل‌گیری هویت و تعلق جمعی است. معنا زمانی به نیروی تمدن‌ساز تبدیل می‌شود که در سطح عاطفی و هویتی درونی گردد و افراد خود را بخشی از آن روایت مشترک بدانند.

مرحلهٔ پنجم، تثبیت حافظهٔ فرهنگی است. روایت‌های مشترک در حافظهٔ تاریخی جامعه رسوب می‌کنند و از طریق آموزش، آیین‌ها، نمادها و رسانه بازتولید می‌شوند. حافظهٔ فرهنگی پیوند گذشته و حال را برقرار می‌کند و مانع گسست تمدنی می‌شود.

مرحلهٔ ششم، تداوم تاریخی است. در این مرحله تمدن از سطح تجربه‌های مقطعی فراتر رفته و به زیست‌جهانی پایدار تبدیل می‌شود که قابلیت انتقال میان نسل‌ها را پیدا می‌کند.

مرحلهٔ هفتم، بازتولید تمدن است. تمدن تثبیت‌شده، ارزش‌ها، نهادها، الگوهای فرهنگی و افق‌های معنایی جدیدی تولید می‌کند که دوباره وارد چرخهٔ ارتباطی می‌شوند.

در نهایت مرحله هشتم، بازگشت به واقعیت اجتماعی است؛ یعنی ارزش‌ها و معانی تمدنی در قالب نهادها، سیاست‌ها، فناوری‌ها، هنر، سبک زندگی و کنش اجتماعی عینیت می‌یابند و دوباره به مواد خام چرخهٔ تمدنی تبدیل می‌شوند؛ از این منظر تمدن ساختاری ایستا نیست؛ بلکه چرخه‌ای خودتقویت‌کننده (Self-reinforcing Cycle) است که در آن رسانه نقش هستهٔ مرکزی را بر عهده دارد.

براین‌اساس نظریه رسانهٔ تمدنی بیان می‌کند که قدرت تمدن‌ها نه صرفاً به میزان تولید ثروت یا فناوری

بلکه به توانایی آن‌ها در سازمان‌دهی چرخهٔ ارتباطیِ تولید معنا، تثبیت حافظه و بازتولید هویت بستگی دارد. هرگاه این چرخه دچار اختلال شود تمدن با وجود برخورداری از ظرفیت‌های مادی به‌تدریج با فرسایش هویتی و گسست تاریخی مواجه خواهد شد.



شکل ۵. مدل مفهومی نظریهٔ رسانهٔ تمدنی

۷-۲. تبیین نظری مدل مفهومی رسانهٔ تمدنی

شکل فوق منطق درونی نظریهٔ رسانهٔ تمدنی را به‌صورت چرخه‌ای ارتباطی – تمدنی نشان می‌دهد. براساس این مدل رسانه زمانی واجد کارکرد تمدنی است که بتواند زنجیره‌ای از چهار فرایند به‌هم‌پیوسته را به‌صورت مستمر سامان دهد.

فرایند نخست، بازنمایی واقعیت است. هیچ واقعیت اجتماعی ذاتاً تمدنی نیست. پدیده‌های تاریخی، فرهنگی، علمی یا سیاسی تنها زمانی وارد عرصهٔ تمدن می‌شوند که از خلال نظام‌های ارتباطی دیده، روایت و تفسیر شوند؛ بنابراین رسانه نخستین مرحلهٔ تبدیل واقعیت به تجربهٔ اجتماعی را بر عهده دارد.

مرحلهٔ دوم، تولید معنا است. رسانه صرفاً واقعیت را منعکس نمی‌کند؛ بلکه آن را در قالب روایت‌ها، نمادها و چارچوب‌های تفسیری معنا می‌بخشد. در این مرحله واقعیت از سطح رخدادهای پراکنده به سطح نظام‌های معنایی مشترک ارتقا می‌یابد.

مرحلهٔ سوم، شکل‌گیری هویت و تعلق جمعی است. معنا هنگامی واجد ظرفیت تمدنی می‌شود که در تجربهٔ زیسته افراد رسوخ کند و به احساس تعلق نسبت به جامعه‌ای تاریخی بینجامد؛ ازاین‌رو رسانهٔ تمدنی تنها تولیدکنندهٔ معنا نیست؛ بلکه سازوکار ایجاد پیوند عاطفی میان افراد و میراث تمدنی نیز محسوب می‌شود.

مرحلهٔ چهارم، تثبیت حافظهٔ تاریخی است. تمدن زمانی استمرار می‌یابد که معناهای مشترک در حافظهٔ فرهنگی جامعه رسوب کنند و میان نسل‌های مختلف انتقال یابند. رسانهٔ تمدنی از طریق تکرار، آیین‌سازی، روایت‌های ماندگار و بازخوانی مستمر گذشته این حافظه را بازتولید می‌کند.

براساس این منطق تمدن نه نقطهٔ آغاز بلکه حاصل تکرار مستمر این چرخهٔ ارتباطی است. هرچه این چرخه پایدارتر و عمیق‌تر عمل کند، ظرفیت تمدنی جامعه افزایش می‌یابد و رسانه از سطح ابزار ارتباطی به سطح زیرساخت تمدن ارتقا پیدا می‌کند.



شکل ٦. معماری ارتباطی نظریهٔ رسانهٔ تمدنی

۸. جایگاه رسانهٔ تمدنی در پروژهٔ تمدن نوین ایرانی – اسلامی

در چارچوب تمدن نوین ایرانی – اسلامی رسانهٔ تمدنی نقشی تعیین‌کننده دارد. این پروژه نه صرفاً نیازمند سیاست‌گذاری یا توسعهٔ نهادی بلکه محتاج بازسازی معنا، حافظهٔ تاریخی و احساس تعلق تمدنی است. رسانهٔ تمدنی در این معنا بستر تحقق این بازسازی است؛ بستری که در آن گذشتهٔ ایرانی – اسلامی بازخوانی می‌شود، حال تفسیر می‌گردد و افق آینده تمدنی صورت‌بندی می‌شود.

ازاین‌رو رسانهٔ تمدنی را باید یکی از زیرساخت‌های نرم و شرط‌های امکان تمدن نوین ایرانی – اسلامی دانست. بدون چنین رسانه‌ای عناصر عینی تمدن اعم از نهادها، فناوری‌ها یا سیاست‌ها در سطح پراکنده باقی خواهند ماند و امکان تبدیل‌شدن به زیست‌جهانی تمدنی منسجم را نخواهند یافت.



شکل ۷. کاربست نظریهٔ رسانهٔ تمدنی در سیاست‌گذاری رسانه‌ای

۸–۱. دلالت‌های سیاستی نظریهٔ رسانهٔ تمدنی

صورت‌بندی نظری رسانهٔ تمدنی دلالت‌هایی فراتر از مباحث مفهومی دارد و می‌تواند مبنای بازاندیشی در سیاست‌گذاری ارتباطی قرار گیرد. براساس این نظریه اثربخشی رسانه صرفاً با شاخص‌هایی همچون

میزان مخاطب، سرعت انتشار یا حجم تولید محتوا سنجیده نمی‌شود؛ بلکه توانایی آن در تولید معنا، سازمان‌دهی حافظهٔ جمعی و تقویت احساس تعلق تاریخی نیز باید بخشی از معیارهای ارزیابی باشد.

در این چارچوب رسانه‌های عمومی، به‌ویژه رسانهٔ ملی، زمانی می‌توانند نقشی تمدن‌ساز ایفا کنند که علاوه‌بر کارکردهای اطلاع‌رسانی و سرگرمی، ظرفیت روایت‌سازی تاریخی، حافظه‌آفرینی فرهنگی و پیوند میان تجربهٔ زیستهٔ مخاطبان با افق تمدنی جامعه را نیز تقویت کنند. به بیان دیگر جذابیت رسانه‌ای و تمدن‌سازی دو هدف متعارض نیستند؛ بلکه جذابیت شرط تحقق کارکرد تمدنی رسانه است؛ زیرا رسانه‌ای که نتواند مخاطب را جذب کند امکان تولید معنا، شکل‌دهی به تعلق و تثبیت حافظه جمعی را نیز نخواهد داشت.

ازاین‌رو نظریهٔ رسانهٔ تمدنی رسانه را نه صرفاً ابزار انتقال پیام بلکه یکی از زیرساخت‌های نرم تمدن می‌داند؛ زیرساختی که در آن گذشته بازخوانی می‌شود، حال معنا می‌یابد و آیندهٔ تمدنی تصورپذیر می‌گردد.

۸-۲. بازتعریف مأموریت رسانهٔ ملی در افق تمدنی

در چارچوب تمدن نوین ایرانی – اسلامی رسانهٔ ملی می‌تواند نقشی فراتر از نهاد پخش برنامه یا بازوی اطلاع‌رسانی نظام ایفا کند. براساس الگوی منابع تمدن‌ساز رسانهٔ ملی در هر سه سطح تمدنی نقش دارد:

نخست، در سطح پدیده‌های عینی رسانهٔ ملی مسئول برجسته‌سازی و معنابخشی به عناصر تمدنی است از میراث تاریخی و فرهنگی گرفته تا رخدادهای بزرگ اجتماعی و علمی. بدون این برجسته‌سازی معنادار این عناصر در سطح پراکنده باقی می‌مانند.

دوم، در سطح تعلق و هویت رسانهٔ ملی باید بتواند میان این عناصر و تجربهٔ زیستهٔ مخاطبان پیوند احساسی برقرار کند. این امر مستلزم روایت‌سازی تاریخی، تولید آیین‌های رسانه‌ای و پرهیز از بازنمایی‌های صرفاً شعاری یا گسسته است. احساس تعلق تمدنی زمانی شکل می‌گیرد که مخاطب خود را در روایت‌های رسانه‌ای بازشناسد.

سوم، در سطح تداوم تاریخی رسانهٔ ملی نقشی اساسی در نگهداشت حافظهٔ جمعی ایفا می‌کند. سیاست‌گذاری رسانه‌ای در این سطح باید معطوف به تولید و تثبیت روایت‌های بلندمدت باشد؛ روایت‌هایی که گذشته را به حال پیوند می‌زنند و افق آینده تمدنی را متصور می‌سازند.

در مجموع رسانهٔ ملی می‌تواند نقشی تعیین‌کننده در تحقق یا ناکامی پروژهٔ تمدن نوین ایرانی – اسلامی ایفا کند. این نقش نه در سطح ابزار بلکه در سطح معنا، حافظه و احساس مشترک تعریف می‌شود. سیاست‌گذاری رسانه‌ای که از این سطح غفلت کند؛ حتی با برخورداری از پیشرفته‌ترین فناوری‌ها قادر به

ایفای نقش تمدن‌ساز نخواهد بود.

در مقابل بازاندیشی سیاست‌گذاری رسانه بر مبنای رسانهٔ تمدنی امکان آن را فراهم می‌کند که رسانه به یکی از ارکان پایدار زیست‌جهان تمدنی تبدیل شود؛ زیست‌جهانی که در آن گذشته معنا می‌یابد، حال تفسیر می‌شود و آینده متصور می‌شود.

نتیجه‌گیری

این پژوهش کوشید نسبت میان رسانه و تمدن را نه در قالب رابطه‌ای کارکردی بلکه به‌عنوان مسئله‌ای نظری مستقل بازاندیشی کند. حاصل این بازاندیشی صورت‌بندی مفهوم «رسانهٔ تمدنی» به‌عنوان چارچوبی مفهومی است که امکان تبیین جایگاه رسانه را در منطق تکوین، استمرار و بازتولید تمدن فراهم می‌آورد. در این چارچوب رسانه دیگر صرفاً یکی از نهادهای اجتماعی یا ابزارهای انتقال اطلاعات تلقی نمی‌شود؛ بلکه سازوکاری ارتباطی است که ازطریق سازمان‌دهی فرایندهای معناپردازی، شکل‌گیری تعلق جمعی، تثبیت حافظهٔ فرهنگی و انتقال تاریخی معنا زمینهٔ استمرار حیات تمدنی را فراهم می‌سازد.

از دل این چارچوب «الگوی منابع تمدن‌ساز» نیز به‌عنوان مدل تبیینی نظریه ارائه شد. این الگو نشان می‌دهد که هیچ پدیده‌ای به‌صورت ذاتی واجد کارکرد تمدنی نیست؛ بلکه عناصر عینی تنها زمانی به منابع تمدنی تبدیل می‌شوند که در فرایندی ارتباطی به معنا، حافظه و تعلق جمعی پیوند داده شوند و قابلیت تداوم تاریخی پیدا کنند. براین‌اساس تمدن نه صرفاً محصول انباشت آثار، نهادها یا فناوری‌ها بلکه حاصل فرایندی مستمر از تبدیل واقعیت‌های اجتماعی به منابع مشترک معنا در بستر تاریخ است.

نوآوری نظری این پژوهش صرفاً در پیشنهاد اصطلاح «رسانه تمدنی» خلاصه نمی‌شود؛ بلکه در جابه‌جایی سطح تحلیل نهفته است. در اغلب نظریه‌های رایج رسانه به‌عنوان متغیری مؤثر بر فرهنگ، سیاست یا جامعه مطالعه می‌شود و تمدن یکی از حوزه‌های تأثیر آن به‌شمار می‌آید. در مقابل نظریهٔ رسانهٔ تمدنی پیشنهاد می‌کند که رسانه در سطحی بنیادی‌تر فهم شود نه به‌عنوان یکی از اجزای تمدن، بلکه به‌مثابهٔ زیرساخت ارتباطیِ سازمان‌دهندهٔ چرخهٔ تولید، تثبیت، انباشت و انتقال معنا. در این برداشت، نقش رسانه از سطح «ابزار» یا «نهاد» فراتر می‌رود و به سطح «منطق ارتباطی استمرار تمدن» ارتقا می‌یابد. این جابه‌جایی مفهومی می‌تواند زمینه‌ای برای بازخوانی بسیاری از مباحث موجود در مطالعات رسانه، حافظه فرهنگی، هویت جمعی و نظریه‌های تمدنی فراهم آورد.

البته چارچوب ارائه‌شده در این پژوهش را باید گامی آغازین در مسیر نظریه‌پردازی دربارهٔ نسبت رسانه و تمدن دانست. ازآنجاکه این مقاله ماهیتی بنیادی و مفهومی دارد اعتبار و ظرفیت تبیینی آن می‌تواند در

پژوهش‌های آینده ازطریق مطالعات تطبیقی، تحلیل‌های تاریخی، مطالعات موردی و پژوهش‌های تجربی در حوزهٔ سیاست‌گذاری رسانه، رسانه‌های دیجیتال، حافظهٔ فرهنگی و ارتباطات تمدنی ارزیابی و توسعه‌پذیر شود؛ از این منظر ارزش نظریهٔ رسانهٔ تمدنی نه صرفاً در ارائهٔ تعریفی تازه از رسانه بلکه در گشودن افقی جدید برای فهم بنیان‌های ارتباطی تمدن است.

اگر تمدن را فرایندی تاریخی برای تولید، انباشت و تداوم معنا بدانیم رسانهٔ تمدنی نه ابزار این فرایند بلکه منطق ارتباطی استمرار آن است.

تشکر و قدردانی

نویسندگان بر خود لازم می‌دانند از تمامی استادان و صاحب‌نظرانی که با راهنمایی‌ها و نقدهای علمی خود در شکل‌گیری و ارتقای کیفی این پژوهش نقش داشته‌اند، صمیمانه قدردانی کنند.

تضاد منافع

نویسندگان این مقاله اعلام می‌کنند که هیچ‌گونه تعارض منافع مالی، سازمانی یا شخصی در انجام و انتشار این پژوهش وجود ندارد.

منابع

- ابن‌خلدون، عبدالرحمن (۱۳۸۶). *مقدمهٔ ابن‌خلدون* (ترجمهٔ محمد پروین گنابادی). تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- اخوان کاظمی، بهرام (۱۳۷۸). راهبردهای اعتلای تمدن و فرهنگ اسلامی و تضمین امنیت فرهنگی. *فصلنامهٔ مطالعات راهبردی*، دورهٔ ۲، شمارهٔ پیاپی ۳، مسلسل ۳، بهار ۱۳۷۸، ۱۵-۱۰۴. https://quarterly.risstudies.org/article_1326.html
- بابایی، محمد (۱۳۹٦). عصبیت رسانه‌ای در تمدن نوین اسلامی و آیندهٔ بدیل رسانه‌ها؛ گذار از رسانهٔ دولت‌محور به رسانهٔ تمدنی. *آینده‌پژوهی ایران*، ۲(۲)، ۹۱-۱۲٤. https://www.mjourcom.ir/article_118301.html
- گلشنی، مهدی (۱۳۹۴). *علم، معنا و تمدن*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- محسنیان‌راد، مهدی (۱۳۸۹). *ایران در چهارکهکشان ارتباطی (جلد اول)*. تهران: انتشارات سروش.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۴). *اسلام و مقتضیات زمان*. ج ۱ و ۲. تهران: صدرا.

- مهدی‌زاده، سیدمحمد (۱۳۹۱). *نظریه‌های رسانه*. تهران: سمت.
- موسوی، سیدعباس، موسوی، سیدعلی (۱۳۹۵). تقابل تمدن اسلام و غرب از نگاه سینمای هالیوود، دومین همایش ملی تمدن نوین اسلامی (چیستی، چرایی و چگونگی).
https://search.isc.ac/dl/search/defaultta.aspx?DTC=36&DC=241010
- نجفی، موسی، آریانژاد، سیدسعید (۱۳۹۵). بازسازی تمدن نوین اسلامی (نگاهی انتقادی به عدم امکان‌سنجی صحیح آن). *جستارهای سیاسی معاصر*، ۷(۳)، ۵۹- ۸۲.
https://politicalstudy.ihcs.ac.ir/article_2362.html
- نجفی، موسی، سرافراز، سمیه (۱۳۹۹). بازنمایی نقش رسانه در تمدن‌سازی پس از انقلاب اسلامی ایران. *مطالعات بین‌رشته‌ای در رسانه و فرهنگ*، ۱۰(۲)، ۲۸۱-۲۹۷.
https://iranjournals.nlai.ir/handle/123456789/769336
- نصر، سیدحسین (۱۳۷۸). *هنر و معنویت اسلامی*. تهران: سروش.
- وبر، ماکس (۲۰۰۲). اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری. لندن: راتلج.

References

- Adorno, T. W., & Horkheimer, M. (1947). *Dialectic of Enlightenment*. New York: Herder & Herder.
- Akhavan Kazemi, B. (1999). Strategies for Advancing Islamic Civilization and Culture and Ensuring Cultural Security. *Strategic Studies Quarterly*, Vol. 2, No. 3 (Consecutive No. 3), Spring 1999, 104–115.
https://quarterly.risstudies.org/article_1326.html [In Persian]
- Alexander, J. C. (2006). *The Civil Sphere*. Oxford: Oxford University Press.
- Arnason, J. P. (2003). Civilizations in Dispute: Historical Questions and Theoretical Traditions. Leiden: Brill.
- Assmann, J. (2011). Cultural Memory and Early Civilization: Writing, Remembrance, and Political Imagination. Cambridge: Cambridge University Press.
- Babaei, M. (2017). Media neurosis in modern Islamic civilization and the alternative future of media; transition from state-centered media to civilizational media. *Iranian Future Studies*, 2(2), 91-124.
https://www.mjourcom.ir/article_118301.html [In Persian]

- Baudrillard, J. (1981). *Simulacra and Simulation*. Paris: Éditions Galilée.
- Berger, P. L., & Luckmann, T. (1966). *The Social Construction of Reality*. New York: Anchor Books.
- Braudel, F. (1995). *A History of Civilizations* (R. Mayne, Trans.). New York: Penguin Books.
- Debord, G. (1994). *The Society of the Spectacle*. New York: Zone Books.
- Durkheim, É. (1912). *The Elementary Forms of Religious Life*. New York: Free Press.
- Eisenstadt, Sh. N. (2000). *Multiple Modernities*. Daedalus, 129(1), 1–29. https://www.jstor.org/stable/20027613
- Elias, N. (1978). *The Civilizing Process*. Oxford: Blackwell.
- Geertz, C. (1973). *The Interpretation of Cultures*. New York: Basic Books.
- Golshani, M. (2015). *Science, Meaning, and Civilization*. Tehran: Institute for Humanities and Cultural Studies. [In Persian]
- Habermas, J. (1984). *The Theory of Communicative Action, Vol. 1*. Boston: Beacon Press.
- Halbwachs, M. (1950). *La mémoire collective*. Paris: Presses Universitaires de France.
- Ibn Khaldun, A. (2007). *The Muqaddimah of Ibn Khaldun* (Trans. M. Parvin Gonabadi). Tehran: Scientific and Cultural Publishing Company. [In Persian]
- Jaakkola, E. (2020). Designing Conceptual Articles: Four Approaches. *AMS Review*, 10(1–2), 18–26. https://doi.org/10.1007/s13162-020-00161-0
- Jabareen, Y. (2009). Building a Conceptual Framework: Philosophy, Definitions, and Procedure. *International Journal of Qualitative Methods*, 8(4), 49–62. https://doi.org/10.1177/160940690900800406
- Lincoln, Y. S., & Guba, Egon. G. (1985). *Naturalistic Inquiry*. Beverly Hills, CA: Sage Publications.
- McQuail, D. (2010). *McQuail's Mass Communication Theory* (6th ed.). London: Sage.

- Mehdizadeh, S. M. (2012). *Media Theories*. Tehran: SAMT Publications. [In Persian]
- Mohsenian-Rad, M. (2010). *Iran in Four Communication Galaxies* (Vol. 1). Tehran: Soroush Publications. [In Persian]
- Motahhari, M. (1995). *Islam and the Demands of the Times* (Vols. 1 & 2). Tehran: Sadra. [In Persian]
- Mousavi, S. A. & Mousavi, S. A. (2016). The clash between Islamic and Western civilizations from the perspective of Hollywood cinema. *The 2nd National Conference on the New Islamic Civilization (Nature, Rationale, and Modalities).* [In Persian]
- Najafi, M & Sarafraz, S. (2020). Representation of the role of media in civilization-building after the Islamic Revolution of Iran. *Interdisciplinary Studies in Media and Culture*, 10(2), 281-297. https://iranjournals.nlai.ir/handle/123456789/769336 [In Persian]
- Najafi, M. & Aryan-Nejad, S. (2016). Reconstructing the New Islamic Civilization: A Critical Look at the Lack of Proper Feasibility Analysis. *Contemporary Political Studies,* 7(3), 59-82. https://politicalstudy.ihcs.ac.ir/article_2362.html [In Persian]
- Nasr, S. H. (1981). *Islamic Life and Thought*. Albany: SUNY Press.
- Nasr, S. H. (1999). *Islamic Art and Spirituality*. Tehran: Soroush. [In Persian]
- Taylor, Chrles. (2004). *Modern Social Imaginaries*. Durham: Duke University Press.
- Torraco, R. J. (2005). Writing Integrative Literature Reviews: Guidelines and Examples. *Human Resource Development Review*, 4(3), 356–367. https://doi.org/10.1177/1534484305278283
- Toynbee, A. J. (1946). *A Study of History*. Oxford: Oxford University Press.
- Weber, M. (2002). The Protestant Ethic and the Spirit of Capitalism. London: Routledge.
- Williams, R. (1958). *Culture and Society 1780–1950*. London: Chatto & Windus.